

شهید غلامعلی خدادادی



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

محمد	نام پدر
۱۳۲۷/۰۱/۰۲	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۳/۱۱/۲۴	تاریخ شهادت
اروندروود	محل شهادت
فرمانده دسته	مسئولیت
پاسدار	نوع عضویت
پاسدار	شغل
پنجم ابتدایی	تحصیلات
بrazجان	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

بسم رب الشهداء □

با درود و سلام به انبیا از حضرت آدم تا حضرت خاتم حضرت محمد (ص) وبا درود و سلام به ائمه از حضرت علی (ع) تا مهدی امام زمان (عج) گسترش دهنده عدل و داد و با درود و سلام به امام امت رهبر مسلمین و مستضعفان جهان با درود سلام فراوان به شهدا شهدایی که هستی خود را بخاطر برقراری جمهوری اسلامی فدا نمودند افرادی که برای اجرای عدالت و نابودی ظلم و ستم و ظالمین جان خود را در این راه یعنی راه خدا را انبیا راه امامان و راه امام حسین (ع) جان به جان آفرین تسلیم نمودند با درود و سلام فراوان به خانواده شهدا خانواده هایی که چنین فرزندان را تربیت و تحویل جامعه دادند فرزندان که اسلام را نه تنها در ایران بلکه در سرتاسر جهان زنده نمودند و ندای حق و حقیقت به گوش همه مردم جهان رساندند و دلیر مردانی که همانند گوه بلکه مقاومتر تر از گوه در برابر دشمنان اسلام و قرآن ایستاده اند چنان مقاومت و ایستادگی کردند که جهان تاکنون آنرا از ابتدای خلقت ندیده و ابر جنایتکاران چنین نمی اندشیدند که مردانی در مقابل آنان بایستادند و آنان را از پای در آوردند درود بی گران بر شما ای شهدای عزیز که با نثار خون خود پوزه استکبار را بخاک مالیدند و سلام و صد سلام بر روح شما شهدا که استقامت را به تمام انسانها در عمل نشان دادید. یکی از این شهدا عزیز غلامعلی خدادادی فرزند محمد است. او در سال ۱۳۲۷ در روستای تل اشکی از توابع دشتی در خانواده ای متدین و مستضعف دیده بجهان گشود و در سن ۷ سالگی راهی مدرسه شد ولی بعلت فقر و بیچارگی مدرسه را رها و به کشاورزی و دامپروری به کمک پدر خود شتافت در سال ۱۳۴۶ از دواج نمود ولی بعلت درگیری با عده ای از طرفداران خوانین تل اشکی در سال ۱۳۵۰ ناچار به هجرت از آن روستا به شهر برازجان گردید و برای امرای معاش به کار در شرکت انرژی اتمی پرداخت و در سال ۱۳۵۵ پدر خود را از دست داد با آغاز راهپیمایی و تظاهرات علیه رژیم پهلوی فعالانه در این برنامه ها شرکت می نمود. تا اینکه انقلاب اسلامی پیروز شد ولی جهت امرای معاش در مکانیکی در دکانی که مال خودش بود بکار پرداخت شهید غلامعلی خدادادی با تشکیل اولین پایگاه مقاومت بسیج در محله شهید دستغیب برازجان یک از اعضای فعال آن پایگاه گردید و فعالانه و شبانه روز به انجام ماموریتها محوله پرداخت با شروع جنگ تحمیلی دکان مکانیکی خود را فروخت و راهی جبهه شد و در حصر آبادان واحد خمپاره به فعالیت خود ادامه داد پس از اتمام ماموریت بخانه برگشت و مجددا عازم جبهه گیلانغرب شد و در آنجا در عملیات که در کوههای گیلانغرب انجام شد زخمی شد و مدتی در بیمارستان همدان در اسلام آباد بستری و پس از بهبودی دوباره به خط مقدم رفت و در کنار برادران رزمنده رزمید تا اینکه ماموریتش تمام و بار دیگر با برادران به خانه مراجعت کرد. مجددا عازم جبهه عین خوش دهلران بعلت نیاز لشکر به مکانیک در آن واحد فعالیت خود را ادامه داد پس از چند ماه خدمت در سال به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد از موقع به عضویت در آمدن در سپاه مدتی در قسمت مکانیکی و اخیرا در یکی از قسمتهای مهندسی لشکر فعالیت می نمود و مدتی فرمانده پایگاه مقاومت مالک اشتر بود. تا اینکه در تاریخ ۲۴/۱۱/۶۳ ساعت ۹ صبح در جبهه اروندرود در طرح کمیل بر اثر اصابت ترکش خمپاره زخمی و پس از چند لحظه به لقا □ پیوست .

روحش شاد و یادش گرامی باد.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء □

ولا تحسبن الذین قتلوا سبیل □ امواتا بل احیا عند ربهم یرزقون .

گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می برند. با درود و سلام فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام روح □ و با سلام به تمامی شهیدان و با درود فراوان به امت حزب □ و شهید پرور و همیشه در صحنه اینجانب علی خدادادی فرزند محمد ساکن محله شهید دستغیب که در تاریخ ۱۰/۸/۶۱ اعزام به جبهه حق علیه باطل گردیده ام برای پیروزی اسلام و نابودی کفار سرکردگی آمریکای جهانخوار و فتح کربلا و برای آزادی قدس عزیز و همچنین برای حفظ آبروی این جمهوری اسلامی و مسلمین و دفاع از ناموس مسلمین روانه جبهه های حق علیه باطل می شویم. تا این مزدوران صهیونیست آمریکایی را تا سر حد جان نابود کنیم و بیاری خدواند بزرگ جمهوری اسلامی را در سراسر کشورمان همه اسلامی و رهبر نیز فقط یکی که همان روح □ می باشد. همچنین به فرموده امام عزیزان اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد در مقابل آن ایستاده ایم و مقاومت می کنیم و از جنگ نیز هراسی و ترسی نداریم و همچنین از مرگ نیز ترس و هراسی ندارم و من از امت شهید پرور و همیشه در صحنه می خواهم که پشت جبهه را داشته باشند همان طور که ما در خارج کفار و منافقین را می گوئیم شما نیز در داخل این منافقین و کوردلان آمریکایی را نیست و نابود کنید تا آسیبی به مملکت ما نرسد و آیا آنهایی که از مرگ می ترسند فکر می کنند مرگ بسراغ آنها نخواهد آمد بهتر است عمرمان را با شهادت در راه الله تمام کنیم. و از مادر خود می خواهم که در مرگ من گریه وزاری نکنید و بجای گریه دیگران رادلداری نماید و اگر گریه کنید دشمنان انقلاب خوشحال می شوند و سپس مادر تو هم مانند زینب و فاطمه الزهرا (س) رو سفید خواهی ماند. و از برادر خود می خواهم که مانند زین العابدین مواظب فرزندان من باشی و نگذاری که آسیبی به آنها برسد و از همسر خود می خواهم که فرزندانم را سرپرستی نماید و نگذاری که گریه وزاری کنند و از همه شما التماس دعا بامید دیدار در کربلا و قدس عزیز. تمام اقوام و خویشاوندان و برادران بسیج را یک به یک سلام برسانید.

مصاحبه

بسم رب الشهداء □
مصاحبه با همسر شهید غلامعلی خدادادی:

آرزو داشت که شهید شود با آنکه فرزند کوچک داشت و راه شهادت طلبی و از مرگ ترس و هراسی نداشت. با نماز و با ایمان و نماز شب می خواند و شب جمعه قرآن تلاوت می کرد با اینکه پنج کلاس نداشت و در نماز جمعه شرکت و بچه ها را جمع می کرد و با نماز جمعه می برد. در نماز جماعت مسجد محله کفشهایش را برده بودند و حتی با پای برهنه می آمد و به کسی چیزی نمی گفت. آنها را راهنمایی و از جبهه تعریف می کرد یکبار در کردستان عملیات سنگین بود که در بیشه ای محاصره شدیم و خوابیدیم و شب دوم عراقیها عقب نشینی کردند و ایست دادیم و بعد از گفتن یا صاحب الزمان و با یک نارنجک تعدادی از عراقیها را به هلاکت رساندند و بعد از آن یک ترکش به ران پایش خورد و توانستند فرار کنند و در بیمارستان بستری شد. خبر شهادت مربوط به همسرش در سه شب قبل از خواب می بیند که شهید به رزمندگان برنج می داد حتی در خواب برادرش آمده بود که دندان مادرش افتاده و وقتی که آمدند از بنیاد شهید خبر دادند که شهید شده است. معمولاً بسیار کمر شکن و سخت بود که همسری عزیز را از دست دادند و چون هدف خدا بود و امانتی بود که به خدا بر می گشت و خوشحال بودیم که در راه خدا شهید شده ولی از نظر همسر دلسوز و بسیار خوب ناراحت شدیم و بخاطر خدا صبر و استقامت کردیم بلکه تشییع جنازه بسیار سنگین از تیپ مهندسی و سپاه و بسیج و فرماندهان و حاج کارگر و همه مردم محله شرکت داشتند. دوشب بعد از شهادتش ۴/۱۱/۱۳۶۳ بود که در گلزار شهدای دشتستان خاک سپرده شد. یک بار خواب دیدم که یک محیط بزرگ است که در آن امام زاده (مانند پیر و یغمبر و مقبره) است و سر سبز و گنبد دار و زیبا بود. گفتم اینجا کجاست گفت مسئول اینجا و این قسمت آب هستم و چهره بسیار زیبایی داشت.

خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطره ای از روحانی مبارز حاج حسن علیزاده هم‌رزم شهید غلامعلی خدادادی:

غلامعلی خدادادی در مقری که در کنار رود کارون واقع بود مستقر گردیده و برای عملیاتی بازسازی دستگاههای سنگین مرتباً به خط اعزام و شروع به فعالیت می نمود و در عملیات موسیان دهلران پس از پایان یافتن عملیات و آزادسازی منطقه با اینکه مدت زیادی بود که در جبهه حضور داشت و از خانواده اش دور بود هر چه من از وی خواش می کردم با من به مرخصی بیاید و سری به خانواده اش بنزد قبول نکرد و گفت اینجا بیشتر به من نیاز دارند مگر من چقدر زنده ام که باید برای خودم زندگی کنم. چرا قسمتی از عمری که خدا به من عطا فرموده در راه خداوند بزرگ خدمت نکنم؟ من می دانستم در جبهه به انتظار شهادت لحظه شماری می کند پس دیگر اصرار نورزیده و خودم به مرخصی آمدم در آخرین دیدارمان من که اصلاً انتظار دیدار وی را نداشتم با تعجب دیدم به دیدارم آمده من همان لحظه به نظرم رسید نسبت به روزهای گذشته تغییر فاحشی نموده یک حالت عجیبی داشت شاید بتوان گفت دلزدگی از این دنیای فانی بود گفتم حالا چه عجله آیی هست؟ گفت نه من فردا صبح عازم جبهه هستم انشاءالله که خدا مرا قابل شهادت بداند پس دیگر نباید بدهی داشته باشم آن شب پس از پرداخت وجه مورد نظر رفت و صبح هعازم جبهه گردید مدتی بعد به ما خبر دادند وقتی که غلام علی خدادادی در کنار رود اروند جزیره مینو همراه با گروهی برای تعمیر یک دستگاه لودر به آنجا عزیمت می کردند ساعت ۵ بعد از ظهر سال ۱۳۶۳ بر اثر خمپاره ۱۲۰ دشمن بعضی که در کنار آن گروه منفجر گردید و ترکش به غلامعلی خدادادی اصابت نموده و به آرزویش رسید.



سامانہ جامع سرداران و دھڑ شمیم استان بوٹھر